



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نشر ادبی

خزائن خفایا



اسماء خواجه زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ذخیره خدا

نویسنده:

اسماء خواجه زاده

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ذخیره خدا
۶	مشخصات کتاب
۶	تقدیم
۶	فصل اول: سال‌های سکوت
۹	فصل دوم: سال‌های بی‌قراری
۱۳	فصل سوم: سال‌های انتظار
۱۴	فهرست منابع
۱۴	پی‌نوشت‌ها
۱۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ذخیره خدا

مشخصات کتاب

سرشناسه: خواجه‌زاده، اسما عنوان و نام پدیدآور: ذخیره خدا/مؤلف اسماء خواجه‌زاده. مشخصات نشر: قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷ مشخصات ظاهری: [۴۷] ص. ۱۱×۱۶ س.م. فروست: نثر ادبی شابک: ۳۰۰۰ریال (چاپ دوم)؛ ۳۰۰۰ریال چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۵۵-۴: یادداشت: فهرست‌نویسی بر اساس چاپ سوم است. یادداشت: چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۸. یادداشت: کتابنامه: ص [۴۵-۴۷]. موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. — داستان شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۹/خ۳ذ۹ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۸ شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۶۷۱۰

تقدیم

به موعود: سرنوشت صبور قرن‌های تحمل و تسلیم به موعود: خیال نازک بغض‌های در گلو رسوب شده به موعود: حوصله روشن بلوغ عدالت در پیکره زمین به موعود: تمنای تکرار بی لکنت ترانه‌های باران و خاک اویی که: قطب است و محض است و مدار! روح است و اصل است و قرار! دو آسمانی که در زمین تمام دارایی منند، شفاف‌ترین هر چه دارم‌های لبریز مهربانی ام: * * * به: پدر و مادرم می‌آیی؛ می‌دانم ... روزی که زمین، مستی‌های طغیان زده اش را از دست رخوت درد آلود بی تو زیستن می‌گیرد و می‌گذارد تا لایه‌های عطش خورده تردید هایش، در اضطراب گنگ مفهوم به ادراک نرسیده رسیدن تو رنگ بیازد. می‌آیی؛ می‌دانم ... روزی که آسمان، پر از رد پای پنجره‌های کابوس دیده است و آفتاب گردان‌ها، تازیانه خورده تاریکی‌هایی که بر پیکره شان نشسته است. می‌آیی؛ می‌دانم ... روزی که باورها، در بلوغ پر از غوغای تو را نفس کشیدن، پوست انداخته‌اند و گذاشته‌اند تا این شب از زندگی مانده، تاول شتاب رفتن هایش را، بی‌قرار تر و گریز پا تر، به امتداد جاده از راه آمدن تو بسپارد. می‌آیی؛ می‌دانم ... اما چند زمستان دیگر باید پر از نرسیدن، بیاید و برود تا پژمردگی‌های حسرت زده زمین، بهار رسیدن را نفس بکشند و این همه ناآرامی‌های بی‌پناه را در زمان در تو متوقف شده عقربه‌ها، آرام کنند؛ چند زمستان دیگر؟! ... می‌آیی؛ می‌دانم ... اما چند فصل پر از فاصله دیگر مانده تا قاصدک‌ها بتوانند در اطراف تو خیمه بزنند و بال شاپرک‌ها، به ضریح چشمانت برسد؟ چند فصل دیگر؟! ... چند صبح جمعه دیگر باید از گلوی ندبه‌هایی تو را صدا زد که بغض شان «متی ترانا و نراک» شنیده و ناشنیده می‌شکند؟ چند صبح دیگر؟! می‌آیی؛ می‌دانم ... اما اصالت زخم و گل و خنجر! چند تا دلخوشی پروانه‌هایی که یک ریز جلوه‌های تجلی تو را پای دلتنگی‌های پر از تمنای باران خورده خیالت سکوت می‌کنند باید قربانی شود تا بشارت شکوه شرقی‌شانه‌های تو، در نجواهای پنهان و آشکار همه خلقت بیچند؟! ... عزیز کرده این همه دل! می‌آیی، می‌دانم و تا آن روز دنیا - حتی بی آفتاب - بر مدار چشم‌های تو می‌چرخد، و قاصدک‌ها، هر چند در سلوک باد، دچار ناگهان پر از پروانه تو می‌مانند! ... اسماء خواجه‌زاده

فصل اول: سال‌های سکوت

شب، سایه اش را بر تمام شهر کشیده است، صدایی جز صدای سکوت به گوش نمی‌رسد؛ آرامشی غریب همه جا را فرا گرفته است؛ آن چنان که گویی ساعتی پیش، اینجا، هیچ اتفاقی نیفتاده است؛ همه جا آرام آرام است، تو نیز سکون و سکوت را به قلبت دعوت کن و بخواب که این شب، با تمام سکوتش، شب آغاز اتفاق قلب توست! آسوده بخواب ملیکه! * * * در قصر ولوله‌ای

برپاست، کسی آرام ندارد، همه در رفت و آمدند و شتاب و اشتیاق در چشم‌هایشان موج می‌زند، شتاب‌های صادقانه که برای هر چه بهتر به انجام رسیدن مقدمات مراسمی انجامی می‌شود که دیگر وقتی تا برگزاری اش باقی نمانده است؛ تمام اشتیاقها هم برای آن است که همه این‌ها برای توست؛ عروس جوان قصر! نوه قیصر روم! * * * مادرت از فرزندان حواریون باشد، نسب به شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام رسانده باشی، پدرت فرزند قیصر روم باشد، آینه در انعکاس جمال و ادب مانده باشد، عزیز کرده پدر باشی، دیگر چه بهانه‌ای می‌ماند برای این که کسی نخواهد در جشن باشکوه هم پیمانی تو با پسر عمویت شرکت کند؟! غوغا از قصر در تمام خانه‌ها رسوخ کرده است، نبض شعف، آشکارا در رگ‌های پنهان شهر می‌زند، قرار است تو عروس این قصر باشی! تو ملیکه! * * * تمام مقدمات فراهم شده است، شکوه شادی در چشم‌ها موج می‌زند، سیصد نفر از رهبانان و قسسین نصاری در ردیفی و هفتصد نفر از اعیان و اشراف در سویی به همراه چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان و سران لشکر و بزرگان مملکت جمع اند. تختی که پسر عمویت قرار است روی آن بنشیند به انواع جواهرات آراسته و روی چهل پایه نصب شده است؛ صلیب‌ها آویخته اند و سفرهایی (۱) از انجیل گشوده شده است که! ... اسقف هنوز شروع به خواندن عقد نکرده، لرزشی ناگهان، پایه‌های تخت را درهم می‌شکند؛ زمزمه‌ها در سکوت جان می‌گیرد، این نشانه خوبی نیست، اسقف‌ها رنگ پریده اند و وحشتی گنگ در جانشان رخنه کرده است. تمنای آنان از جدّ تو برای گذشتن از این اوضاع منحوس، سودی ندارد، حتی حالا که باور دارد این اتفاق غریب، نطفه زوال کیش و فرمانروایی اش را در خود پرورانده است. پایه‌های تخت دوباره استوار می‌شود، صلیب‌ها، قامت می‌افزاند؛ همه چیز آماده است جز آن که خدا چنین پیمانی را نمی‌خواهد و این پیمان نبسته، یقیناً گسستنی است! ... جمع مسیحیان پراکنده شدند؛ شب فرا رسیده است و اندوه برهم خوردن مراسم عروسی تو با پسر عمویت در تاریکی حزن آلود شب گم شده است، همه جا آرام است، تو هم بخواب و آرام باش که این شب، شب آغاز اتفاق قلب توست! * * * در میان تمام این قلب‌های نا آرام بازار برده‌فروشان - دست هیچ طوفانی به آرامش خانه کرده در قلب تو نمی‌رسد که تو می‌دانی دست کدام حادثه‌ای تو را در میان این کنیزان نگاه داشته است، این سرنوشت هنوز به دست نرسیده مبارکت باشد؛ سرشار باش و غرق لذت که تو خاتون آسمان و زمینی! * * * گویی تمام نورهای عالم در قصر جدّ تو فرود آمده‌اند، نگاه کن، او عیسی علیه السلام است که به استقبال میهمانان قصر رفته است؛ آن‌ها را می‌شناسی؟! محمّد است - آخرین فرستاده خدا -؛ علی است - جانشین و داماد او - به همراه فرزندش. درست می‌شنوی! گوش‌هایت آن چه را شنیده‌اند برای دلت تکرار می‌کنند: «محمّد» به خواستگاری تو آمده است برای فرزندش؛ فرزند آخرین پیامبر خدا! شاد باش ملیکه، شاد! که فرزند تو نیز آخرین است؛ آخرین امام! از خواب که بر می‌خیزی بیم جان وادارت می‌کند این خواب را سر به مهر باقی بگذاری، نگذار کسی بداند چیزی در قلب تو فرو ریخته است؛ نگذار بدانند که تو بانوی بدون مرز خاک و افلاک! گذشت روزها به ماه رسید و ماه‌ها به سال‌ها! ... قرار است خواب‌های رنگ واقعیت بگیرد؛ قرار است بی‌قراری‌های چند ساله ات تمام شود؛ اندکی صبور تر که هجران هر چه طولانی‌تر، حلاوت رسیدن‌هایش ماندنی‌تر. صبور باش ملیکه که قرار است خدا پاداش بی‌تابی‌هایت را آرام آرام به دست‌هایت هدیه کند، قرار است! * * * تو می‌دانی که از حالا تویی و آینده‌ای که پیشاپیش، هم‌اش را می‌دانی. جدّت به قصد جدال با مسلمانان لشکر کشیده است؛ همان طور که در خواب خبرش را شنیده بودی، آماده باش که قرار است در کسوت کنیزان، در سرزمین اسلام، نفس تازه کنی؛ آماده باش که این اسارت، ابتدای آزادی است. اشتیاق را لبریز کن که دیدار نزدیک است. از نامت اگر پرسیدند بگو «نرجس»! * * * آرام باش نرجس! آرام! ... قدم‌هایت را کوتاه‌تر بردار! بگذار قلبت اندک اندک با حضور این اتفاق خو بگیرد؛ حالا و در زمانه‌ای که نور را جرعه جرعه به کام عطش زدگان می‌ریزند، در مسیر خورشیدی چون امام هادی علیه السلام بودن غنیمتی است. آرام باش و جان تشنه‌ات را لبریز کن! فصل، فصل پایان فاصله هاست! * * * ای بشر! دوستی تو و خاندان تو با ما اهل بیت همیشگی است، آن‌چنان که فرزندان آن را به ارث می‌برند، تو را بشارت می‌دهم به پیشی گرفتن در دانستن رازی که شیعیان، بعد خواهند فهمید ... قلب بشر

از سخنان امام هادی علیه السلام شادمان است و اندیشه‌اش به سوی کاروان اسیرانی پر کشیده است که او مأمور خریداری و مواظبت از یکی از کنیزانش شده است. تو تمام این‌ها را با قلبت حس می‌کنی و گرنه چگونه می‌توانی در میان این همه خریدار، دل به همانی ببندی که باید؟ خریدار رفته است، جای پای سخنان هونز در چشم‌های مرد فروشنده آشکار است «حتی اگر سلیمان باشی و دارای تمام حشمت او رغبتی به تو نخواهم داشت». ... زمان به آنچه تو می‌خواهی نزدیک شده است؛ نزدیک و نزدیک و نزدیک ... بُوهر به روی توست، آرام باش و بگذار نامه‌ای را که منتظرش هستی به تو بسپارد تا بخوانی و با او راهی شوی! * * * دست‌هایت از شوق می‌لرزد، نامه مولایت در دست توست، اشک‌ها، امانت را بریده‌اند. بیم مدار که سرنوشت همان است که خدا برایت رقم زده است، فروشنده تو را با همین رسول، راهی خواهد کرد، تقدیر رقم خورده تو همین است، بگذار تا بُوهر با تعجب به تو که مدام نامه مولایت را می‌بویی و می‌بوسی نگاه کند و بی‌قراری‌های عجیب بنماید! عاقبت او نیز خواهد فهمید که تو مدّت‌هاست منتظر رسیدن این لحظه‌ای! همان که می‌خواستی! * * * خوش آمدی بانو؛ سهم خدا شدنت مبارک! جان تشنه تو به این چشمه چه عطشی داشت! دیدی وعده راستین خدا را؟ دیدی زلال‌ترین سرنوشت رسیدنت را؟ چشم مگردان که تعبیر خواب‌های صادقانه تر از آن است که مینداشتی! وعده تخلف‌ناپذیر خدا! * * * سرت سلامت نرجس که سر سلامتی تمام هرچه هست‌های خدا در دامان تو فرود آمده است! چهره‌ات اشتیاق یک بشارت آشکار را فریاد می‌زند، فرشتگان به تهنیت آمده‌اند - گوش بسپار و لحظه‌هایت را در ادراک ابتدای سرانجام وعده‌های معبودت رها کن! در ابتدای آغاز فرزندت! * * * یادت هست؟ بانویی را که مریم در خواب او را بانوی بانوان جهان نامید؟ هم او که از تو خواست تا به یگانگی خدا و رسالت پدرش شهادت دهی تا دیگر مانعی برای دیدن فرزندش در خواب نداشته باشی. یادت هست مذهبی که در خواب به آن ایمان آوردی؟! اندوه، هراس، دلواپسی ... هر چه بوده است را به فراموشی بسپار، امام هادی علیه السلام تو را به امانتدار خوبی خواهد سپرد تا از آیین تازه‌ات بیشتر بدانی و بیاموزی؛ به خواهرش حکیمه؛ تنها بانویی که در آن شب حادثه در کنار توست - و پس از آن، حریم امن عسکری! * * * شب، شب نیمه شعبان است، شب پایان اعتکاف شمع! چه شوق سرریزی از چشم‌هایت می‌تراود! هنوز باور نمی‌کنی که رگ‌هایت تحمّل این غوغای در وصف نیامده را داشته باشند که تمام آسمان امشب، میهمان جانشین خدا در زمین است. حکیمه بی‌تاب است، مولایت از او خواسته تا امشب را کنار تو باشد؛ حکیمه بی‌تاب است و پر از پرسش، هر چه بیشتر تو را میکاود کمتر انعکاسی از مادر شدن را در چهره‌ات می‌بیند، جز آن نور در پیشانی‌ات! اما تو آرامی که می‌دانی شباهتی هست بین تو با مادر موسی علیه السلام، تو می‌دانی که تا آن لحظه هنوز نیامده، هیچ کس از راز وجود فرزندت باخبر نخواهد شد، حالا فقط تو می‌دانی، مولایت و حکیمه! * * * خوابت نمی‌برد؟! جهانی در انتظار حدوث این ناگهان فراگیر اتفاق هاست و تو تا می‌توانی از این دقیقه‌ها استفاده کن نرجس! از این دقیقه‌ها که این ناگهان فراگیر تنها و تنها از آن توست! از این دقیقه‌های یکی بودن با فرزندت! «اشهد ان لا اله الا الله وان رسول الله وان ابی امیر المؤمنین ... اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت وطأتی واملاء الأرض بی قسطاً وعدلاً» حجاب میان تو با زمین برداشته شده است و کار فرشتگان تمام، این وعده آشکار الهی است که از حنجره فرزند تو در گوش ملکوت می‌پیچد، عدالتی آشکار متولد شده است تا انتقام مظلومیت تمام معصومیت‌های رفته را بگیرد؛ عدالتی که اکنون سر به سجده دارد، دست به آسمان و زبان به ذکر. کودک را به حکیمه بسپار نرجس که مولایت بی‌قرار دیدن این ملکوت در زمین فرود آمده است. بی‌تاب دیدن «م ح م د» ش! * * * فرزند تو روزها است که آغاز شده است، بی‌هممه و در سکوت: چونان آرامشی که می‌گویند قبل از طوفان همه جا را در خود می‌کشد؛ دلتنگی نکن اگر کودک را نمی‌بینی؛ بگذار او در آغوش امانتداری جبرئیل بماند. در دست‌های امن خدا! * * * خلیفه می‌هراسد! هراسی آشکار که ناتوان‌ترین گوش‌ها از شنیدن صدایش عاجز نیستند و نارسا‌ترین عقل‌ها از فهمیدنش! زمان را هر طور که حساب کنی نزدیک‌تر از این فصل، فصلی به از راه رسیدن آن بشارت موعود نیست، نهمین فرزند از فرزندان حسین علیه السلام، فرزندی که قرار است بیاید تا ریشه‌های ظلم را در جهان

بخشکانند؛ فرزندی که ذخیره خداست و انتقام گیرنده تمام مظلومیت‌ها؛ حتی اگر از جهان یک روز باقی مانده باشد؛ بشارتی که تمام امامان پیش از این وعده داده‌اند و حالا امام عسکری هشتمین فرزند است؛ خلیفه عجیب می‌هراسد! * * * همه چیز به دقت کنترل می‌شود، کوچک‌ترین حرکت را جاسوسان به خلیفه گزارش می‌دهند، قرار است در چشم نیامدنی‌ترینها از ذره‌بین کارگزاران حکومت خارج نباشد، قرار است در مقابل زوال این بر تخت نشستن‌های بی‌مشروعیت، در پنهان و آشکار به بند کشیدن وارثان حقیقی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله، سدّی مقاومت ناپذیر کشیده شود، اما بنی عباس خودش خوب می‌داند که این التهاب پر از دغدغه، جز آشوبی که پایه‌های مقاومتش را سست کند برایش هیچ ارمغان دیگری نخواهد داشت که درک نکردن کرامت و فضیلت‌خاندان محمد صلی الله علیه و آله، در برابر حرمت شکنی‌های پدیدار، ارتجاعی است اعتراف شدنی! * * * همه چیز گزارش می‌شود، غافل از آن که امنیت مدام فرزند تو در دست‌های کسی است که هیچ کسی را یارای مقابله با آن نیست، غافل از آن که خدا جبرائیل را به حفاظت فرزند تو گماشته است و خود نگهبان ودیعه‌ای است که وعده‌اش را داده است! * * * «عمو! عقب برو! من به نماز خواندن بر پیکر پدرم از تو سزاوارترم!» می‌شنوی بانو! لازم نیست فرشتگان ابرها را از پیش چشم‌هایت کنار بزنند تا تو بتوانی از بلندای آسمان، صلابت و شهامت و جاذبه فرزندت بر پیکر امام عسکری علیه السلام و رسوایی جعفر را بر ادعای دروغین وارث امامت بودنش بینی و بشنوی. کجا کسی به خاطر دارد که بر پیکری که عیبت طهارت است و مصداق روشن «إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» ... کسی بتواند نماز بخواند که هنوز به ابتدایی‌ترین واژه‌های پاکی هم نرسیده است. آری! هنوز هم تنها یک عصمت محض است که بر پیکره معصومیتی دیگر نماز می‌خواند! هنوز هم! ... این را همه می‌دانند بانو! * * * چقدر مانده است نمی‌دانی! با تو و آسمان فقط لبریز اشتیاق مهمانی هستی که همین روزها خدا نوای «ارجعی الی ربک» را برایش زمزمه خواهد کرد و او خواهد رسید؛ پس از آن که آخرین رسالتش را در زمین به انجام برساند! غدیری دیگر اما پنهان و سر به مهر! امام راز این آخرین بازمانده را جز برای قلب‌های با اطمینان خو گرفته، نگفته است؛ قلب‌هایی که می‌دانند هیچ طوفانی ریشه ایمانشان را به فرزندش سست نخواهد کرد که تو دیده‌ای هر بار که تحسین چشمی به سراپای این فرزند می‌نشیند، نگاه مولایت باران تحسین است که بر قامت جوان کودکت فرو می‌بارد و چه احتیاطی می‌کند در پنهان نگاه داشتش! و تو باز هم می‌دانی که پنهان زیستن، سهم فرزند توست! آن چنان که دست هیچ نامحرمی به این شباهت محض با رسول خدا نرسد؛ حتی اگر این نامحرم، هم خاندان فرزندت باشد؛ حتی اگر عمویش جعفر! پریشانی به دلت راه نده! می‌دانم، می‌دانم! جعفر قرار است پس از مولایت ادعای امامت را بر رنک کند و میراث دار امامتی شود که پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در دو برادر جمع نخواهد شد. پریشان دل‌های نگران شیعیانی که منتظر اقامه نماز بر پیکر امام عسکری علیه السلام هستند، نباش. پریشان هیچ اتفاقی نباش که این مرد را فرزندت «مهدی» به آسانی رسوا خواهد کرد. پریشان نباش نرجس!

فصل دوم: سال‌های بی‌قراری

بی‌قراری هایت را به باد بسیار که خدا پیشتر از این وعده حضور آخرین بازمانده‌اش را در نفس نفس زدن‌های زمین جاری کرده است. بی‌قراری هایت را به باد بسیار که حضور فرزند تو انکارناپذیر است؛ بگذار تقدیر پنهانی فرزندت پنهان بماند! * * * آرام‌تر بانو! آرام‌تر! درست است که آسمان به داشتن فرزند تو فخر می‌فرشود؛ درست است که این روزها به او نزدیک‌تری، اما زمین میعادگاه تحقق وعده‌ای است که خدا پیشتر از این به طوفان قلب‌های ناآرام، مژده رسیدنش را داده است، اندوهگین مباش که تو خوب می‌دانی فرزندت در کجای تمام اتفاق‌های خدا ایستاده است که تپش‌های صادقانه هیچ دلی به انکارش بر نمی‌خیزد و هیچ شفافیتی نیست که بتواند در زلال حضور آینه خیزش گم نشود! تو که می‌دانی خدا هجای انتظار را به بهای او به وادی معنا کشانده است و هیچ هیاهویی نخواهد توانست بلندای خیزش نامش را از ضرباهنگ وعده‌های محقق‌شدنی، پس بگیرد؛ تو که می‌دانی بانو!

بگذار هر کسی که می‌خواهد انکار کند، اینان مردمانی هستند که وقتی در ادراک حادثه‌ای می‌مانند دست به انکارش می‌زنند و شانه خالی می‌کنند و می‌گریزند! و چه بد مردمانی! بگذار هر کسی که می‌خواهد انکار کند که خدا می‌داند چگونه حجتش را به نابینا ترین چشم‌های در سیاهی مانده، نشان دهد، هنوز زود است بانو! * * * «الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدی اشبه الناس برسول الله خلقا و خلقا یحفظه الله تبارک و تعالی فی غیبه ثم یتظهره فیملأ الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً» (۲) به خاطر داری؟ زمانی را که مولایت خدا را سپاس گفت که او را از این جهان بیرون نبرد تا جانشینش را به او نشان داد. جانشینی را که در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم به پیامبر خداست، جانشینی را که خدا خود در دوران غیبتش، عهده‌دار حفاظت از اوست. آن گاه که به او فرمان ظهور می‌دهد، زمین را لبریز عدل و داد خواهد کرد همان‌گونه که از ستم و بیداد لبریز شده است. به یاد بیاور و دل نگران مداراگر تقدیر، زندگانی پنهانی را برای فرزندت رقم زده است و اگر عده‌ای به انکار او بر می‌خیزند! * * * ... رسم همین بود! کاروانیان برای پرداخت حقوق مالی خدمت امام می‌رسیدند و دل به زیارت جمال نورانی مولایشان روشن می‌کردند و امام، بسته‌ها را نگشوده، نام صاحبان بسته‌ها و مقدار اموالی را که در آن بود، می‌فرمودند. این رسم تازه‌ای نبود که کسی از آن بی‌اطلاع باشد. آن روز نیز کاروانی از قم رسیده بود، خاطره نماز خواندن مقتدرانه فرزند عسکری بر پیکر پدرش از یادها نرفته بود؛ اما جعفر، هنوز در میان ادعای ناباورانه و کاذب امامتش دست و پا می‌زد و به تبریكات عده‌ای که او را جانشین امام می‌دانستند دل خوش کرده بود که بار دیگر خدا با حادثه دیگری رسوا ترش نمود ... کاروانیان که پس از رسیدن، تازه از جریان شهادت امام عسکری آگاه شده بودند، مغموم و حزن آلود، نشان وارث او را گرفتند. یادت هست بانو؟! گروهی جعفر را معرفی کردند، یادت هست او آن روز روی آب‌های دجله همراه کنیزان و آوازه خوان هایش به خوشگذرانی و لهو و لعب مشغول بود؟ چه کسی باور می‌کرد که جانشین امام عسکری علیه السلام چنین آدمی باشد که نشانه کوچکی از امامت هم در او یافت نمی‌شود؟ کاروانیان در تأسفی آشکار تصمیم به پس دادن اموال به صاحبانشان را داشتند که محمّد بن جعفر حمیری قمی آنان را به صبر دعوت کرد تا جریان آشکار گردد. جعفر که بازگشت، کاروانیان بهانه حضورشان را اعلام کردند و جعفر با بی‌صبری خواستار اموال شد. اهل کاروان رسم معمول را یاد آور شدند و او برآشفته و باز هم خواستار اموال شد و آن‌قدر پافشاری کرد تا کار به دربار بنی‌عباس کشید. «معمد» کاروانیان را احضار کرد و از آنان خواست تا اموال را به جعفر بدهند و آنان باز هم به آن چه مرسوم بود اشاره کردند و گفتند: به شرط آن که جعفر از محتویات بسته‌ها خبر دهد، اموال را به او خواهند داد * * * .. جعفر رسوا شد؛ باز هم رسوا؛ آن چنان که خلیفه نیز او را در بهت و حیرت رسوایی اش رها کرد و کاروانیان رفتند! * * * قافله سالار به نام خوانده می‌شود، همه چشم‌ها به کسی دوخته می‌شود که در آستانه بازگشتن، آنان را به پیشگاه مولا-یش «مهدی» فرا می‌خواند. بیکی از جانب فرزند تو است نرجس که خارج از شهر سامرا به سوی کاروان در حال بازگشت فرستاده شده است. کاروانیان به خانه امام وارد شدند، بهتی دیگر! دیدی قلب‌هایشان چگونه می‌خواست از قفس سینه‌شان خارج شود؟ دیدن چهره آسمانی فرزند تو کار هر کسی نیست بانو! که هر چشمی توانایی دیدن خورشید را ندارد. دیدی که فرزندت چه نیکو رسم پدر را به جا آورد، دیدی چگونه پیشانی‌ها به شکرانه این نعمت بر خاک نشست! اما دریغ که این جا آغاز اندوه و حسرتی است که قرار است بر شانه‌های زمین بنشیند، آغاز ارتباط پر از حجابی که از این پس بر چشم‌هایی تحمیل می‌شود که باید دیدن را بیاموزند؛ آغاز اولین غیبتی که وعده داده شده است! * * * حالا- دیگر تمام حادثه‌ها، از حادثه بزرگ تری که اتفاق افتاده است باخبرند، مگر نه بانو؟ می‌بینی؟ می‌بینی چگونه سربازان تمام حواس شان را به یافتن جانشین امام عسکری علیه السلام داده‌اند؟ می‌بینی ضربان قلب‌ها شان چقدر تند می‌زند؟ می‌بینی چگونه آرام نمی‌گیرند تا شاید اندکی هراس را از چشم‌ها و دل‌های سرکردگان بنی‌عباس بگیرند؟ می‌بینی بانو؟ می‌بینی چگونه می‌گردند؟ اما گویی که آنان غافل‌اند که خدا قرار نیست زمین را از حجتش خالی بگذارد، گویی آنان نمی‌دانند آن چه نسبت به نابودی اش شب و روز را بر خود حرام کرده‌اند، درست همانی است

که خدا قصد ماندگاری اش را دارد؛ ساده لوحانه‌تر از این باور دیده بودی؟ پیروزی آن هم در مقابل اراده‌ی انجام شدنی خدا؟! آسوده باش نرجس! بگذار اینان به جست و جوی خویش ادامه دهند، تو که می‌دانی از این جا دیگر تمام حادثه‌ها، فرزند تو را نشانه خواهند گرفت؛ آسوده باش که خدا خود وعده پشتیبانی فرزندت را داده است؛ فرزندی که پنهان بودن، سرنوشت اوست تا وقتی که می‌آید هیچ بیعتی بر گردنش نباشد؛ آسوده باش بانو! * * * زمان، زمان خطر کردن است و چه کسی است که نداند در معرض خطر ایستادن و نهراسیدن، در کدام مرحله خلل ناپذیر ایمان قرار دارد؟ چه کسی است که نداند امانت‌داری، آن هم امانت‌داری امانت‌دار خدا چه یقینی را می‌طلبد؟ چه کسی است که نداند رازداری در زمانه‌ای که گوشه گوشه اش، گوش‌هایی در کار شنیدن اند خواهان چه ظرافت‌ها و پنهان کاری‌های مدبرانه‌ای است؟ چه کسی است که نداند نادیده گرفتن رأی‌های شخصی در اموری که مخصوص خلیفه خداست، به چه مقام رضا و تسلیمی رسیدن است؟ چه کسی است که نداند التزام و تمسک‌های خالصانه در چارچوب معیارها و موازینی که شرع به تبیین آن‌ها پرداخته است، چگونه ضرورت ژرف‌نگری و شناخت‌های عمیق را به تصویر می‌کشد؟ چه کسی است که نداند سفیر خورشید بودن به چه معناست؟! * * * کسی از شیعیان نبود که نشنیده باشد دیگر امام‌زمانشان را نخواهند دید و دیگر نخواهند توانست با او ارتباط برقرار کنند، مگر به واسطه سفیرانی که وجود مبارک امام زمان، آن‌ها را به نمایندگی از جانب خویش برگزیده بود؛ کسانی که قلب‌هاشان در تنور حب صادقانه ولایتی لبریز، گداخته بود تا بتوانند در برابر امام‌زمانشان سر بلند بمانند! سفیرانی که در سعادت‌ی عظیم، دست‌هایشان به آسمان رسید و جرعه جرعه خورشید را نوشیدند. گواری‌شان باد و طوبی لهم! * * * جماعتی قریب به چهار صد نفر از شیعیان قدم به خانه امام عسکری علیه السلام نهادند بودند تا از حجت خداوند پس از او پرسند. عثمان بن سعید عمری زبان به پرسش گشود که ای پسر پیامبر! از موضوع بزرگی می‌خواهم سؤال کنم که می‌دانم شما از من به آن آگاه‌ترید. تردیدی نبود که امام از راز تمام دل‌هایی که در مقابلش هستند آگاه است و کوچک‌ترین خطورها، در شفافیت آسمانی حضورش انعکاس پیدا می‌کند. امام از جای برخاست و فرمود: بگویم که برای چه این جا گرد آمده‌اید؟ چهره‌ها آشکارا میان دل‌زدن شنیدن جواب رنگ باخته‌اند. امام عسکری علیه السلام فرمان می‌دهد، پرده فرو می‌افتد و نگاه‌ها، به سمت کسی کشیده می‌شود که ماه، مدار آینه جمال اوست. چشم‌ها، سر از اطاعت خارج کرده‌اند و گویی به نقطه‌ای ابدی خیره مانده‌اند که امام زبان به سخن می‌گشاید: «هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم اطیعوه ولا تفرقوا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم. ألا! وانکم لاترونه بعد یومکم هذا حتی یتّم له عمر، فاقبلوا من عثمان ما یقوله وانتهوا إلی امره واقبلوا قوله» (۳۰۰۰) این امام شماسست پس از من و جانشین من در میان شماسست، از او اطاعت کنید و پس از من پراکنده مشوید که در دینتان به هلاکت خواهید رسید. به هوش باشید که از امروز به بعد، دیگر تا پایان دوران غیبتش او را نخواهید دید، از این رو آنچه عثمان بن سعید از او برای شما خبر آورد بپذیرید و از هشدار او باز ایستید و گفتارش را قبول کنید. * * * چه پاداشی می‌توانست بیشتر از این بر جان عثمان بن سعید بنشیند که امام هادی علیه السلام بگوید: «العمری ثقتی» (۴) عمری مورد اعتماد من است. چه پاداشی بالاتر از این برای کسی که نوجوانی اش را در تولدای کسانی گذشته است که کار تمام آفرینش خدا به دست‌های آنان گره خورده است. * * * قرار بود امام زمان علیه السلام کسی را به نمایندگی برگزیند تا عهده‌دار نیابتی شود که شاید قلب‌های بسیاری، تمنای رسیدن به آن را داشتند، قرار بود کسی بیشتر از همه و شاید فقط او در میان همه، چشم‌هایش به زیارت ملکوت چشم‌های خدا در اشاره چشمان «مهدی» برسد. قرار بود کسی بتواند خطیر چنین مسؤلیتی گران را بر شانه‌های خویش بکشد و چه کسی بهتر از عثمان بن سعید عمری؟! او که نشان اعتماد امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را بر قلب خویش مانند جان شیرین حفظ کرده است، کسی که آزمایش یقین و اعتمادش را پیشترها داده است. * * * عثمان بن سعید، اولین سفیر صادقانه سلوک ثابته‌های پس از غیبت است؛ سفیری که توانست در حاکمیت اختناق، سفارتش را در پوشش روغن فروشی به درایتی تمام به انجام برساند و از این طریق، به اوج رسیدنی دیگر برای خود بسازد. * * * «إنا لله و إنا إلیه راجعون» همگی بی‌تردید به سوی او باز

می‌گردیم، ما تسلیم فرمان او و راضی به داوری و فرمان و تقدیر او هستیم. پدرت سعادت‌مندانه زیست و ستوده و شایسته از جهان رخت بر بست. رحمت و بخشایش خدا بر او باد و خداوند او را به اولیای خویش ملحق سازد. او که همواره در انجام دستورات پیشوایان و سروران خویش، کوشا بود و در کارهایی که او را به خدا و اولیای او نزدیک سازد کوشش خستگی‌ناپذیر داشت؛ خداوند روح او را شاد و چهره‌اش را درخشان سازد و او را بیمارزد. خداوند پاداش و ثواب تو را افزون گرداند و در این مصیبت به تو شکیبایی ارزانی دارد. محمّد! تو اینک در رحلت پدر، داغدار و مصیبت زده‌ای و ما هم اندوهگین. فراق پدرت برای تو وحشتناک بود و برای ما اندوهبار. خداوند او را در بازگشت گاه خود شادش گرداند. از کمال نیک بختی او این است که فرزندی چون تو به وی روزی ساخت که پس از مرگ او بماند و جانشین او گردد و برای پدر طلب آمرزش نماید. بر این نعمت خدای را سپاس، چرا که دل‌های شیعیان ما به وجود تو و آن چه خدا در شخصیت تو و نزد تو قرار داده است شادمانند. خدا یاری‌ات کند و به تو نیز نیرو و اقتدار بخشد و پشتیبانی‌ات کند و در کارها به تو توفیق ارزانی دارد و نگهبان، حافظ و کفایت‌کننده امور و یار و یاورت باشد.» سزا است اگر محمّد بن عثمان از اشتیاق این نامه، سر مباهات به آسمان بکشاند و بر ملائک فخر بفرشد که امام زمانش به تسلیم او برخاسته است و به حضور خویش سر سلامتی اش داده است. کسی را که حکم نیابتش از پیش ترها، از همان زمانی که امام عسکری علیه السلام درباره پدرش فرمود: پسرت محمّد و کیل پسر مهدی شما خواهد بود، امضا شده است. شگفتا که تولّایی این چنین، بال پرواز است، گوارای شان باد سفیر خورشید بودن! * * * میهمانی آغاز شد، همه‌ها و پرسش‌هایی که در ذهن شیعیان جا گرفته بود، آرام آرام نمود پیدا می‌کرد، هر کس از آن چه چشم‌هایش دیده بود باوری برای خود می‌ساخت. نشانه‌ها همه نشان می‌داد که زندگی، در حال برداشتن بار خویش از شانه‌های محمّد بن عثمان است و کم کم زمان آن فرا رسیده بود که او نفر سوم از زنجیره سلوک سفیران خورشید را معرفی کند. * * * نام جعفر بن احمد را آن روزها کسی نبود که به عنوان صمیمی‌ترین همراه محمّد بن عثمان نشنیده باشد، دوستی که بیشترین سهم از ارتباط با محمّد بن عثمان را در روزهای آخر زندگی اش برداشته بود و گمان می‌رفت که او سفیر سوم باشد اما آن چه بر پیشانی جعفر بن احمد نوشته بود نیابت امام زمان علیه السلام نبود و او بعدها هم در کنار سومین سفیر، همچنان صادقانه و یک رنگ ماند؛ در کنار «حسین بن روح نوبختی». خردمندی که در جامعه تشیع آن روز، آوازه شخصیت و اندیشمندی‌اش را همه شنیده بودند، کسی که پیش از سفارت نیز، و کالت محمّد بن عثمان را بر عهده داشت و امین و رابط او با بزرگان شیعه بود. شخصیت والایی که فرزاندگی و بلاغت فکری و دینی‌اش، اهل سنت را نیز به تکریم و احترام واداشته بود، خردمندی که با درایتی خاص هم عهده‌دار نیابت امام زمانش بود و هم با تدبیری آشکار و سیاستی پنهان در کنار دستگاه خلافت بنی‌عباس، تردیدها را به یقینی انکارناپذیر مبدل کرد و مرارت تقیه را به جان خرید تا بتواند در آرامش حضورش، از عهده انجام تکالیف نیابتش به خوبی بر بیاید. * * * «اگر من از دنیا رفتهم حسین بن روح جانشین من است چرا که از امام دستور دارم او را به جانشینی برگزینم، از این رو در زندگی خود به او مراجعه کنید و در کارها به او اعتماد ورزید.» حسین بن روح، سومین سفیر خورشید شد و میهمانی محمّد بن عثمان با اعلام همین دستور پایان یافت. * * * زمان، رو به اندوه می‌رود؛ ساعت‌ها و روزها می‌دانند که قرار است چه دردی را بر قلب خویش تحمل کنند، از این به بعد واژه‌ها در تکرار صبوری اند و انتظار. علی بن محمّد سمری در حال رفتن است و پس از او دیگر نیابتی نخواهد ماند. زمان، زمان فاصله است و فراق، دل‌ها به تسلای هم برخاسته‌اند. گویی سوگی در رگ‌های همه منتشر شده است که قرار را از جان‌ها بگیرد. سوگی که نسل‌ها در رگ‌ها بدود، چشم‌ها را به آسمان و دست‌ها را به دعا بکشاند، چه ضجه‌ها که قربانی این سال‌های نیامده نیامدنش خواهد شد. چه ضجه‌ها، چه اشک‌ها! * * * ... بسم الله الرحمن الرحيم «یا علی بن محمّد السمری! اعظم الله اجر اخوانک فیه، فانک میت ما بینک و بین سته ایام، فاجمع امرک ولا توص الی احد فقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبه التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله - تعالی ذکره - وذلك بعد طول الأمد وقسوة القلوب وإملاء الأرض جوراً»؛ (۵) هان ای علی بن محمّد سمری! خداوند پاداش برادران

دینیات را در رحلت تو پرشکوه و بزرگ گرداند. تو تا شش روز دیگر به سرای باقی خواهی شتافت، از این رو به کارهایت رسیدگی کن و در مورد هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت منما چرا که عصر غیبت کامل (کبری) فرا رسیده است و دیگر جز پس از دریافت فرمان از جانب خداوند، ظهور نخواهد بود و دریافت فرمان از جانب خدا نیز پس از گذشت روزگاران و سخت شدن قلب‌های مردم و لبریز شدن زمین از ظلم و جور خواهد بود. * * * پرسش‌ها، در مقابل آن که سفیر بعد از علی بن محمد سمری کیست پاسخی ندارد که قرار است از حالا به بعد آینه‌ها به انتشار نور بنشینند و این چنین انتظار آغاز می‌شود، دوران آغاز مکتبی که نقطه عطف عاشقانه‌های انتظار، عارفانه‌های عشق و سلوکانه‌های عرفان است. با ادراک تمام تسلیم هستی در برابر مفهوم لبریز جاودانگی در سایه انتظار «مهدی»!

فصل سوم: سال‌های انتظار

تمام شد! دوران ارتباط نیابتی با تو! با گنجینه همه خلقت خدا! و آغاز شد! تمام سال‌های حرمان و تحیر و انتظار! دیگر هر کسی ادعای نیابت کند دروغ گفته است، دیگر هر کسی خود را واسطه تو بداند فریب کار است، دیگر هر پیامی که از جانب تو برسد نباید بر باور بنشیند که نیابتی این چنین از جانب تو دیگر از آن کسی نیست «عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند مرا دیده‌اند، آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغگو است و افترا می‌بندد ولا- حول ولا- قوه الا- بالله العلی العظیم» * * * حالا- دیگر قرار است تو نباشی تا در غیبت و حیرت، امت‌ها گمراه شوند و سپس تو بیایی، همچون ستاره‌ای و زمین را از عدل پر کنی آن چنان که از ستم پر شده باشد. این را پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرموده بود و حالا زمان آن رسیده است، زمان آن که باشی و نباشی و مردم سرشار شوند! چنان که از خورشید در حجاب ابر! قرار است تو نباشی تا در غیبت و حیرت، وادی وادی التهاب، بر قلب‌های پر از حیرانی نبودنت بنشیند و تردید در جان هر کسی که نشست از زمره هواداران هوای ولایت خارج شود! قرار است تو نباشی تا هر چه هست‌های خدا در سرزمین امتحانی سخت، به محک گذارده شوند و از میان آنان، شفاف‌ترین خلوص‌های لبریز تو را، برای روزهای بودنت انتخاب کنند، قرار است تو نباشی تا ضربان ضربان یقین، در رگ‌های ایمان آورندگان جاری شود و هر کس زنگاری بر یقینش نشست بر بلندای بلندترین مقام قیامت بایستد. قرار است تو نباشی تا پسندیده‌ترین وضع بندگان نسبت به خداوند آن باشد که تو را - حجت خدا را - نیابند و برای آن‌ها آشکار نشوی اما بدانند که حجت‌ها و بینات الهی، باطل نشده است و نفس نفس، صبح و شام در انتظار فرج بمانند. قرار است تو نباشی تا شدیدترین خشم و غضب خدا بر دشمنانش زمانی باشد که تو را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد. و خدا می‌داند که اولیانش از هر چه تردید است سهمی نخواهند برد و گرنه حتی به قدر پلک برهم نهادنی حجت خود را از آنان نهان نمی‌ساخت. قرار است تو نباشی تا در ناگهان رسیدنت زمین برای تو به هم پیچیده شود و منادی از سوی آسمان به نام تو بانگ برآورد آن چنان که تمام اهل زمین بشنوند و به تو دعوت شوند. ندایی که می‌گوید: آگاه باشید که حجت خداوند کنار خانه خدا آشکار گشت، پس از او پیروی کنید که حق با او و وجود اوست. قرار است تو باشی و نباشی و مردم سرشار شوند، سرشار آن چنان که از خورشید در حجاب ابرها! ... قرار است! * * * عصر، عصر حیرت شیعیان توست؛ عصر انتظاری درد آلود، عصر چشم به راه بودن غریب، عصر تشکیک و تردید‌هایی از ظلمت آمده. اما چگونه می‌توان شک کرد؟ شک در وجودی که یقین آمدنش فرا سوی تمام یقین‌هاست، شک در اعجازی که اتفاق افتادنش، بهانه تمام اتفاق‌هاست، مگر می‌شود شک کرد؟ به آسمانی وجودی که اولین امام آینه‌ها در باره‌اش فرمود: «زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند ولی خداوند به دلیل ستم پیشه بودن خلق و زیاده‌روی، آنان را از وجود حجت بی‌بهره می‌سازد». گناه از ماست که هر چقدر هم ادراک‌ها، در ضمیر خالی وهم‌ها، گم شده باشند باز هم تو، غیبت و ظهورت انکار ناپذیرتر از آنی است که بشود از آن تخلف کرد حضوری که به فرموده جعفر

بن محمد علیه السلام غیبتی دارد که تخلف‌ناپذیر است و هر جوینده باطلی در آن به شک می‌افتد و اجازه نداریم علت آن را بیان کنیم. حکمت غیبت تو، حکمتی است که در غیبت حجت‌های پیشین وجود داشته است و پس از ظهور روشن خواهد شد، چنان که حکمت کارهای خضر از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و بر پا داشتن دیوار فرو ریخته وقتی برای موسی روشن شد که آن دو از هم جدا شدند. غیبت تو امری از امور الهی و سرّی از اسرار و غیبتی است از غیبت‌های او. کدام آگاه بصیری است که غیبت به تردید و ادارش کند و ندیدنت، به سَمِّتِ جاده‌های از تو برگشتن بکشاندش؟ کدام قلبی سر به اطاعت ندارد وقتی که تو فرمان داده‌ای پس از آخرین نایب از زمان آغاز کبرای غیبت به اجتهاد‌هایی که حجت‌شان خواندی رجوع نکند؟ که تو خود گفته‌ای «فَمَا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ «و اما در مورد رویدادها و جریاناتی که در آینده رخ خواهد داد، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می‌باشم». آنان از نور تو را مژده داده‌اند که تو سرشار ترین رویداد عالمی، هر چند ندانیم زمان - در کدام لحظه همیشگی - ما را عابر کوچه از راه رسیدنت خواهد کرد. هر چند ندانیم که تو کی اتفاق می‌افتی، اما مگر می‌شود شک کرد؟ وقتی جوششی به نام تو در تمام ضربان‌ها می‌زند، وقتی همه منتظرند تا تو بیایی. «باید در دولت باطل، خموش و چموش بود، باید در انتظار دولت حق بود، باید دانست که خدا حق را بر کرسی خواهد نشاند و باطل را محو خواهد ساخت»، این‌ها را امام صادق علیه السلام گفته است؛ مگر می‌توان شک کرد؟!

فهرست منابع

- اصول کافی، جلد یک - کمال الدین، جلد یک - امام مهدی از ولادت تا ظهور، محمد کاظم قزوینی، ترجمه و تحقیق: علی کرمی، سید محمد حسینی - بحار الانوار، جلد پنجاه و دو - چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان حوزه - راهی به سوی نور، علی رضا نعمتی - ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان، سید اسد الله هاشمی شهیدی - عصر زندگی، محمد حکیمی - عصر ظهور، مؤلف، علی کورانی، ترجمه: عباس جلالی - مهدی موعود؛ ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار، ترجمه علی دوانی - غیبت طوسی

پی‌نوشت‌ها

(۱) کتاب‌هایی. ۲) کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸. ۳) غیبت شیخ طوسی، ص ۲۱۷. ۴) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۱۹. ۵) کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶ غیبت طوسی، ص ۲۴۲، ۲۴۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار - ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ

وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه

کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتمّاً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

